نگاه

نگاهی به رمان آهور اثر جدید نویسنده اردبیلی

جن‌ها به مرخصی نمی‌روند...

دکتر یاشار پورمجید، نویسنده و روزنامه‌نگار و سردبیر هفته‌نامه «صبح سبلان»: آهور چهارمین و بی‌گمان مهم‌ترین رمان ناصر همرنگ، نویسنده و روزنامه‌نگار اردبیلی است.

هرچند در بادی امر به نظر نمی‌رسد هیچ‌یک از رمان‌های نویسنده‌ای پرکار و رنگارنگ‌نویس چون همرنگ بتواند وجه ژورنالیستی کارهای او را برای ما بنمایاند، اما در کمال شگفتی ما در اغلب رمان‌های منتشرشده از او همچنان ردپای تندی از یک کار حرفه‌ای خبرنویسی نیز می‌توانیم ببینیم. چنانچه این مهم را در رمان اخیر او یعنی آهور نیز به روشنی می‌توان دید.

آهور رمانی نو با مایه‌های پررنگی از انبوه‌نگاری‌های ناهموار و گزارش‌گونه است که به عمد و به زیبایی تمام در هم تنیده شده است؛ درست مانند یک گزارش منحصربه‌فرد تاریخی از یک رخداد فراموش‌شده. فضای رمان، فضایی عهدبوقی و کهنه است و ماجراها در جایی در انتهای جهان و در یک منطقه پیرامونی رخ می‌دهد. داستان با یک جرقه درباره یورش جن‌های کوهستان به روستایی خیالی به نام آهور آغاز می‌شود.

از نظر جغرافیای تاریخی اگرچه محیط روستا رنگ‌وبویی از محدوده زمانی نزدیک به پایانه‌های روزگار قاجار با خود دارد، اما داستان در گونه‌ای بی‌زمانی پیش می‌رود. در واقع فضای کلی داستان پر از گردوغبارهای وارهیده از قید جغرافیای زمانی و مکانی معمول است.

داستان از نظر شکلی و روایی ویژگی‌های بسیار پیچیده و در عین حال نفس‌گیری دارد. ماجراها از زبان نویسنده‌ای روایت می‌شود که

می‌کوشد با کنار هم نهادن شنیده‌ها و گفته‌ها و همچنین خواندن متن نویسنده‌ای دیگر، نویسنده‌ای گمنام، به روشن‌شدن راز یک قتل طایفه‌ای کمک کند.

در این مسیر، داستان از زبان آدم‌های زیادی بازگو می‌شود که اکنون سال‌های سال است که وجود ندارند. مرده‌ها می‌میرند و زنده می‌شوند. جن‌ها شباهنگام می‌آیند و دخترانی را که گیس بلندی دارند، تسخیر می‌کنند.

فضای داستانی به گذشته‌های دور برمی‌گردد و به آینده‌های دست‌نیافتنی می‌پیوندد و همه اینها از زبان‌های گوناگون روایت می‌شوند. زاویه دید داستان یک زاویه دید مختلط و کمپلکس است که به‌گونه‌ای ماهرانه ساده‌سازی شده. ازاین‌رو رمان آهور را باید یک رمان مدرن با ویژگی‌ها و زاویه‌سازی‌های رمان‌های مدرن دانست.

از نظر محتوایی نیز داستان آهور، یک داستان چندوجهی با رخدادهای موازی و در عین حال ناهمگون اما به‌شدت مرتبط با هم است که در خلال آن چند اتفاق مهم همراه با تیپولوژی شخصیت‌های اصلی و فرعی تا پایان داستان همدیگر را مشایعت و تکمیل می‌کنند.

داستان با خبر یورش احتمالی جن‌ها به روستای آهور آغاز و با همان احتمال نیز پایان می‌یابد.

خطر وقوع این احتمال گویی پیرنگ اصلی داستان را برساخته است. با این حال داستان پیرامون آموزه‌های یک درویش گمنام به نام درویش غلام قنبر که در رمان ما او را با نام درویش اردبیلی می‌شناسیم، شکل می‌گیرد و رهام، قهرمان اصلی داستان ناگهان به دلیل قرارگرفتن در معرض تعالیم او ناگزیر از تنگ شراب کهنه چندهزارساله‌ای می‌خورد که همراه مرده‌ها در گورستان قدیمی آهور از هزاران سال پیش دفن شده بوده است.

اما رهام که خطر آمدن جن‌ها را پیش‌بینی و آن را دمادم به اهالی یادآوری می‌کند، همان کسی است که قرار است بابت پیشنهادهایش به اهالی برای رویارویی با این تهدید، کشته شود؛ آن‌هم به شیوه آهور؛ یعنی باید سرش بریده شود. درست مانند یک ورزای سرکش.

با این حال پس از آمدن و رفتن درویش غلام قنبر به آهور ناگهان چنان رخدادهای شگفت‌آوری پیش می‌آید که مانند آن تاکنون در هیچ کجای محال داستان، دیده و شنیده نشده است.

انتشار رمان آهور نشان می‌دهد که برخی از عنصرهای برسازنده داستان‌های ایرانی تا چه اندازه دینامیک و پایدار هستند. از این منظر در افق دید نویسنده معاصر ایرانی جن‌ها هرگز به مرخصی نمی‌روند.

داستان پرپیچ‌وتاب فیلم‌سازشدن عباس کیارستمی از دانشکده هنرهای زیبای تهران تا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

سینمای عباس کیارستمی ۵۰ ساله شد

عباس کیارستمی، مهرداد فخیمی، همراه کودک فیلم رضا هاشمی، در پشت‌صحنه فیلم نان و کوچه، تابستان ۱۳۴۹ ، تجریش

حمیده شریف‌راد: عباس کیارستمی ۵۰ سال پیش در تابستان سال ۱۳۴۹ اولین فیلم خود «نان و کوچه»را در کوچه‌باغ‌های تجریش ساخت. سیاه‌وسفیدی کوتاه، با حضور یک پسربچه پنج‌ساله، سگی هشت، ۹ ماهه، چند رهگذر محلی، یک فیلم‌بردار تقریبا حرفه‌ای فارغ‌التحصیل از آلمان (مهرداد فخیمی) که در جذابیت کم از ستاره‌های روز سینما نداشت و در حوصله به هر ترتیب که بود با قهر و آشتی‌های متعدد خودش را در آن کوچه کش آورد، با همکاری تدوینگری جوان، «منوچهر اولیایی»، در یک استودیوی تازه‌متولدشده شش‌ماهه؛ زیر نظر مسئول فرهنگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، جوانی فرنگ‌دیده، مترجم و فرهنگ‌شناس به نام «فیروز شیروانلو»، و البته اهل سیاست که با عفو حکومت وقت، سر نه‌چندان بی‌گناهش بالای دار نرفت و چرخ روزگار، دخل و خرج اولین فیلم ساخته‌شده در مرکز سینمایی کانون را با ترجیع‌بند «مراقب باش خرجت دارد زیاد می‌شود» به دست او انداخت. نان و کوچه سرانجام پس از ۴۰ روز کش‌وقوس بین کارگردان با فیلم‌بردار، خانواده مذهبی پسربچه «رضا هاشمی»، کانون و سگِ غریبه با سینما، با زمان ساختی دو برابر اغلب فیلم‌های سینمایی روز، به‌عنوان اولین تولید مرکز سینمایی کانون، کمی مانده به جشنواره بین‌المللی کودکان فیلم تهران آماده نمایش شد تا عنوان پرثمر و باافتخار «عباس کیارستمی» برای نخستین‌بار به‌عنوان کارگردان روی پرده سینما و بر تیتراژ فیلمی ۱۲دقیقه‌ای بنشیند. مشهورترین فیلم کوتاه تاریخ سینمای ایران که بعدها با یک پرواز به پراگ، تنش به قیچی تدوینگر مطرح روز چکی خورد و از بار اضافه‌اش کم شد و به کمتر از ۱۱ دقیقه رسید.

داستانِ فیلم‌سازشدن عباس کیارستمی پیچ‌وتاب‌های خودش را دارد، اگرچه او خود به‌سادگی آن را روایت می‌کند «وقتی از من می‌پرسند چه شد فیلم‌ساز شدی؟ می‌گویم تصادفی! کنکور دانشکده هنرهای زیبا را دادم و رد شدم. بعد در اداره پلیس راه استخدام شدم. سال آینده‌اش به کلی این قضیه را فراموش کرده بودم که سراغ یکی از دوستانم به نام عباس کهنداری که کتاب‌فروشی و خرازی داشت، رفتم. او به من پیشنهاد کرد با هم به سر پُل تجریش برویم. من که گیوه به پا داشتم و نمی‌توانستم همراه او بروم کفشی از او قرض گرفتم و رفتیم. سر پل یکی از دوستانم را دیدم و او پیشنهاد کرد با هم به خانه فرهاد اشتری شاعر برویم. یکی از نقاشان در خانه اشتری میهمان بود؛ وقتی فهمید در کنکور رد شده‌ام توصیه کرد در کلاس طراحی نام‌نویسی و سال بعد مجددا در کنکور شرکت کنم. در رودربایستی در آن کلاس اسم نوشتم. سال بعد کنکور دادم و قبول شدم. بعد نقاشی تبلیغاتی کردم، فیلم تبلیغاتی ساختم و از همین طریق با سینما آشنا شدم. حالا فکر می‌کنم اگر کفش‌های دوستم به پای من نخورده بود، الان بازنشسته وزارت راه بودم».[1] در میان اشخاصی که روایت شده کیارستمی را به سمت فیلم‌سازی هُل داده‌اند نام استاد «نصرت کریمی» بازیگر، کارگردان و مجسمه‌ساز ایرانی و «بیژن جزنی»، نقاش انقلابی و مدیر «تبلی‌فیلم» به چشم می‌آید. کیارستمی درباره توصیه جزنی می‌گوید: «در تبلی‌فیلم فیلم‌برداران و کارگردانان فیلم‌های تبلیغاتی اجازه نمی‌دادند دست به دوربین بزنم. نمی‌خواستند از حد یک سناریونویس یا ایده‌پرداز جلوتر بروم؛ چون برای سناریو صد تا ۲۰۰ تومان دستمزد می‌دادند، ولی برای فیلم‌برداری ۴۰۰ تومان و برای کارگردانی بین ۸۰۰ تا هزارو ۲۰۰ تومان. طبیعی بود نخواهند شخص دیگری وارد کار بشود. به همین دلیل هم ساخت تیزرهای تلویزیونی در اختیار آدم‌های محدودی بود. راستش من هم به سناریونویسی راضی بودم و سودای فیلم‌سازی در سر نداشتم؛ اما اصرار آنها حتی برای لمس‌نکردن دوربین، این وسوسه را در من ایجاد کرد. در آن مدت کوتاه کار در تبلی‌فیلم، با فیلم‌سازان بحث‌هایی هم داشتم که چرا سناریو را آن‌طور که باید نمی‌سازند. جزنی که متوجه اختلافات شده بود، گفت اینجا حسادت و رقابت بالاست. با وجودی که سنی نداشتم و هنوز کارم را شروع نکرده بودم، به من گفت فکر می‌کنم تو فیلم‌ساز خوبی خواهی شد. حیف است وقتت را برای تبلیغ کالای کارخانه‌ها بگذاری. سراغ فیلم‌سازی برو و راهی برای ساختن داستان‌هایت پیدا کن».[2] هرچه هست، امروز اگرچه نام‌ونشانی به چشم نمی‌آید از آنان که سال‌ها راه فیلم‌سازی را بر عباس کیارستمی ناهموار کردند و پسِ پرده تمام توانشان را برای نادیده‌گرفتن این سینما و راه‌نیافتنش به خارج اَز مرزها، برای او که معتقد به بی‌مرزی بود به کار بستند؛ در عوض از آنان که بارقه‌های نبوغ و درخشش ذهن او را از همان نطفه در سال ۱۳۴۹ پیش‌گویی کرده و در روانه‌کردنش به جهان سینما یاری کردند، فهرست بلندبالایی در اختیار است! جدای از نام‌ها، از چرخ روزگار هم نباید غافل ماند که او را از مولوی به اختیاریه، از کارخانه نخ‌ریسی به پلیس راه، از آنجا به دانشکده هنرهای زیبای تهران و بعد به «آتلیه هفت»، «تبلی‌فیلم» و از سازمان تبلیغاتی «نگاره» به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رساند. او با تجربه‌ای ۱۰ساله و کوله‌باری از صدها پوستر و طراحی، ۱۵۰ فیلم تبلیغاتی، چندین تیتراژ خوش‌ساخت و متفاوت سینمایی، کمی تجربه عکاسی و یک‌ذره نقاشی، پا به ساختمان تودرتو و نیمه‌آجری کانون گذاشت؛ بهشتی برای اجرای ایده‌ها و ساخت داستان‌هایش. بی‌خبر از اینکه در این مسیر زیبا، زندگی چند نفر دیگر هم‌زمان با او پیش می‌رفت تا با دقت و ظرافت در یک نقطه به یکدیگر متصل شوند و هریک از جمله او در جای شایسته خود قرار بگیرند.

عباس کیارستمی در ۲۰سالگی، کمتر از یک سال پس از قبولی در کنکور نقاشی دانشکده هنرهای زیبای تهران در سال ۱۳۳۹ و هم‌دوره‌شدن با نیکزاد نجومی، علی‌اکبر صادقی، آیدین آغداشلو، هادی هزاوه‌ای و فرشید مثقالی، روپوش آتلیه را کنار می‌گذارد و بیشتر از نقاشی، در خارج از دانشکده به طراحی پوستر و ساخت آفیش می‌پردازد. در «آتلیه‌هفت» با مدیریت علی‌اکبر صادقی و یکی دو آفیس‌گرافیکی دیگر مشغول به کار می‌شود. عصرها هم برای نگهبانی شبانه و بررسی بار کامیون‌ها به پلیس راه جاجرود می‌رود. جایی که به گفته خودش از لذت‌بخش‌ترین ایام زندگی‌اش بوده. اشتیاق کار و بی‌قراری برای تولید اثر او را به این سو و آن سو می‌کشاند؛ «من یک کار را شروع کردم و ذره‌ذره لذت آن را بردم و بعد کار دوم را برای خودم فراهم کردم. بعد دیدم چقدر لذت‌بخشه، رفتم سراغ کار سوم. یادمه فقط به عنوان گرافیست سه تا کار داشتم. از یک دفتر می‌رفتم به یک دفتر دیگر و از آنجا باز می‌رفتم به یک دفتر دیگر. شب هم که می‌شد ساعت شش بعدازظهر می‌رفتم خیابان ایران و از آنجا می‌رفتم پلیس راه جاجرود. لذت کار بود که من را از یک کار به یک کار دیگر می‌برد. شروع هجده‌سالگی‌ام مثل همه بود. در آن دوره هر کسی می‌خواست کار کند، کار بود. من این را از دوستانم می‌فهمیدم. هر موقع همدیگر را می‌دیدیم کارمان را عوض کرده بودیم. یکی تو پخش دارو فایزر بود، ول کرده بود رفته بود توی قرقره زیبا. یا اون یکی از وقتی ایران‌خودرو درست شد رفت تو ایران‌خودرو. در دوره‌ای که ما هجده‌ساله بودیم همیشه کار بود. حتی من یک‌جوری انتخاب کرده بودم که بتوانم از این دفتر تا آن یکی دفتر بدوم. برای اینکه تحمل ایستادن و منتظر تاکسی‌شدن را نداشتم».[3] از اوایل سال ۱۳۴۲ سناریونویسی برای فیلم‌های تبلیغاتی را با «تبلی‌فیلم» به مدیریت «بیژن جزنی» آغاز می‌کند. «یک‌سالی از دانشجوشدنم می‌گذشت که در تبلی‌فیلم که آن زمان خیلی شرکت معروفی بود مشغول به کار شدم. در یک دفتری که نزدیک به تبلی‌فیلم بود کار می‌کردم تا اینکه یک روز به تبلی‌فیلم رفتم و با جزنی صحبت کردم. قرار شد به عنوان گرافیست و نویسنده فیلم‌نامه تیزرهای تبلیغاتی باهاشون همکاری کنم».[4] در سال‌های ۴۳ و ۴۴ هم‌زمان با فعالیت جدی در عرصه تبلیغات تلویزیونی، به طراحی هم می‌پردازد و به واسطه همکاری دوستانش نیکزاد نجومی، پرویز کلانتری و فرشید مثقالی با انتشارات فرانکلین، مختصر آشنایی با فیروز شیروانلو مدیر هنری این انتشارت پیدا می‌کند. شیروانلو که به‌تازگی تحصیلاتش را در رشته جامعه‌شناسی هنر از دانشگاه لیدز انگلستان به پایان رسانده و به ایران بازگشته، یک دستش در فیلم و هنر و ترجمه کتاب است و یک دستش در کتاب‌های مارکس و چاپ جزوه‌های سیاسی، سرانجام به دلیل اتهام ترور شاه که ناموفق هم بوده در سال ۱۳۴۴ دستگیر شده و به زندان می‌افتد. کیارستمی و دوستان هم‌دانشگاهی‌اش که به این بگیر و ببندها عادت دارند، سرشان در هنر است و هر یک در جایی با رنگ و قلم‌مو و کاغذ به کار خود ادامه می‌دهند. هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر در آمریکا، «لیلی امیرارجمند» دوست و همکلاسی قدیمی فرح پهلوی در مدرسه رازی تهران، بی‌خبر از اینکه قرار است تا چند ماه بعد مدیریت مرکزی به نام «کانون» را عهده‌دار شود، با پایان تحصیلات در رشته کتابداری در دانشگاه راتگرز، به ایران باز می‌گردد. امیرارجمند از دوست قدیمی خود تقاضا می‌کند موقعیتی به او داده شود که بتواند کتابخانه‌ای برای بچه‌ها درست کند. قطعه زمینی در مجاورت پارک فرح در باغ جلالیه در اختیار وی گذاشته می‌شود و به این ترتیب کلنگ کانون در دی‌ماه سال ۱۳۴۴ به ابتکار لیلی امیرارجمند و با حمایت فرح پهلوی زده می‌شود. چندی نگذشته کانون به نهاد فرهنگی و هنری تأثیرگذاری برای گسترش ادبیات و هنر کودکان و نوجوانان ایرانی تبدیل می‌شود. عباس کیارستمی در این سال‌ها به عنوان گرافیست و سازنده فیلم‌های تبلیغاتی غیرمتعارف و البته نه‌چندان مشتری‌پسند، جاافتاده و برخی از کارهایش از جمله تبلیغ بخاری برای کارخانه ارج، جوراب بل، کرم بَبَک، آبمیوه‌گیری توشیبا و... در میان هنری‌ها دوستدار پیدا کرده است. یک سالی از تأسیس «کانون» نگذشته که شیروانلو از زندان آزاد می‌شود و کمی بعد «دفتر نشر و تبلیغات نگاره» را تأسیس می‌کند. امیرارجمند بی‌خبر از اینکه شیروانلو قصد ترور جان شاه را داشته و تازه از بند رها شده، کار تصویرگری برخی از کتاب‌های کانون برای کودکان و نوجوانان را به مؤسسه «نگاره» سفارش می‌دهد. شیروانلو نیز از همان هنرمندان دوره کار در فرانکلین دعوت به همکاری می‌کند. تداوم همکاری «نگاره» و «کانون» به تدریج موجب استخدام شیروانلو به عنوان مدیر بخش انتشارات کانون می‌شود و رفته‌رفته او را به نفر دوم این مجموعه که روزبه‌روز عظیم‌تر می‌شود تبدیل می‌کند. عباس کیارستمی در این زمان (سال ۱۳۴۵) هم‌زمان با علاقه جدی‌تر به فیلم و تصویر، شیفته و پیرو آثار سائول باس، گرافیست محبوبش که آوازه کارهای او در دهه ۶۰ میلادی پیچیده، پا به عرصه ساخت تیتراژ برای فیلم‌های سینمایی گذاشته و اولین تیتراژ را در اوایل سال ۱۳۴۶برای فیلم وسوسه شیطان ساخته محمد زرین‌دست در سازمان نگاره می‌سازد. او با ساخت تیتراژهای متفاوت دیگری که هیچ شباهتی به دیگر عنوان‌بندی‌های سینمای مرسوم ندارد، در فیلم‌های حکیم‌باشی (پرویز نوری)، پنجره (جلال مقدم)، رضا موتوری و قیصر (مسعود کیمیایی) با نگاه ویژه خود که تأثیر مستقیم گرافیک و عکاسی در آنها هویداست، ناخواسته در مسیری رو به فیلم‌سازی گام برمی‌دارد.

هر تیتراژ او مانند فیلمی کوتاه، آغاز و پایان دارد و دریچه‌ای زیبا و گویا برای ورود به خود آثار است. در سال ۱۳۴۸ مدیران کانون سه سال پس از نخستین جشنواره جهانی فیلم‌های کودکان با ریاست هژیر داریوش که بعدها به پرویز دوایی سپرده می‌شود، با این اندیشه که اگر می‌توانیم فستیوال برگزار کنیم چرا نتوانیم فیلم بسازیم و چرا فیلم‌سازان ایرانی برای کودکان ایرانی فیلم نسازند، اقدام به تأسیس بخش سینمایی کانون می‌کنند. شیروانلو مسئولیت پیداکردن آدم‌ها برای این بخش و سروسامان‌دادن به آنها را بر عهده می‌گیرد و این‌گونه است که استخدام هنرمندان خلاق و نخبگان، در کانون جوانه می‌زند. او که به‌تازگی ترجمه کتاب «نقش ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» نوشته ارنست فیشر را که حاصل عرق‌ریزی‌های داخل زندان است، به چاپ رسانده، در کنار ساخت استودیویی کوچک، به گردآوری جمعی از هنرمندان روشنفکر که نگاه متفاوتی از صاحبان سینمای بدنه آن سال‌ها دارند، می‌اندیشد. فرشید مثقالی که دوستی نزدیک‌تری با شیروانلو دارد، با اطلاع از جست‌وجوهای او، عباس کیارستمی را که به‌تازگی از ساخت تیتراژ فیلم «قیصر» فارغ شده، برای راه‌اندازی استودیوی کانون به شیروانلو پیشنهاد می‌کند. «شیروانلو را

نان وکوچه
کارگردان
عباس کیارستمی

تصاویری از فیلم نان و کوچه و نام عباس کیارستمی برای نخستین‌بار بر تیتراژ این فیلم.

از انتشارات فرانکلین و نگاره می‌شناختم و با کانون در تصویرسازی کتاب احمدرضا احمدی «من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها باور می‌کنید» همکاری کرده بودم. اما از اینکه دنبال یک شخصی برای ساخت استودیو و بخش سینمایی کانون می‌گشت اطلاعی نداشتم. شاید به این دلیل که من اصلا در فکر سینما و فیلم‌سازشدن نبودم. فرشید مثقالی که با او دوستی قدیمی داشت با نمایش تیتراژهای سینمایی که کار کرده بودم من را به او یادآوری کرده بود و گفته بود فرد مناسبی برای راه‌اندازی استودیو کانون هستم. شیروانلو از طریق مثقالی از من دعوت کرد تا به کانون بروم و استودیویی برایشان بسازم. باز من فکر نمی‌کردم اولین فیلم کانون را خودم بسازم. یعنی فکر می‌کردم در حد سفارش ساخت یک استودیو است و بعد بیرون می‌آیم و به کارهای خودم ادامه می‌دهم. هیچ تصوری از فیلم‌سازی، آن‌هم برای کودکان نداشتم».[5] عباس کیارستمی در اواخر سال ۱۳۴۸ در ۲۹سالگی وارد کانون می‌شود و استودیوی فیلم‌سازی کوچک و جمع‌وجوری را در آنجا می‌سازد. مرکز سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، در سال ۱۳۴۹ رسما بنیان می‌شود و «نان و کوچه» به عنوان اولین فیلم تولیدشده در بخش سینمایی کانون در همین سال توسط کیارستمی ساخته می‌شود.

در گفت‌وگویی که تابستان سال ۱۳۸۴ درباره فیلم نان و کوچه با عباس کیارستمی دارم، می‌گوید: «نان و کوچه نخستین فیلم بخش امور سینمایی کانون بود. من واقعا نمی‌دانستم چه فیلمی باید بسازم. دنبال داستانی برای کودکان بودم و همین‌طور در ذهنم به جست‌وجوی قصه می‌گشتم. قصه‌ای که فقط قصه نباشد و پیامی برای کودکان داشته باشد. یک روز اتفاقی برادرم گفت عباس نمی‌دونی امروز چه ماجرای عجیبی دیدم. در محله نزدیکمان، یک سگ به دنبال مردی که نان در دست داشت افتاده بود، آن مرد یک تکه نان به سگ داد. سگ رام شد و به دنبالش راه افتاد. مرد به تندی عبور کرد و رفت. عصر که داشتم برمی‌گشتم، همان سگ را چند محل دورتر دیدم که جلوی خانه‌ای نشسته بود. به نظرم دنبال آن مرد رفته بود. برادرم گفت فکر می‌کنی این سگ مسیر را چطور پیدا کرده؟ او فقط اول آن ماجرا را دیده بود که سگ دنبال مردی که نان زیر بغلش داشته رفته و مرد برای سگ یک تکه نان انداخته. دنباله داستان را که سگ چطور احتمالا هفت، هشت کیلومتر راه رفته و از یک نقطه به نقطه دیگر رسیده است، تخیل کرده بود. به او گفتم این داستان را روی کاغذ بیاور. بعد که خواندمش دیدم چقدر لطیف و شاعرانه است. گفتم اگر می‌توانی آن را برایم به شکل سناریوی یک فیلم کوتاه بنویس و او نوشت. خیلی ساده قصه را انتخاب کردم و گفتم شروع به ساخت فیلم می‌کنم. الان محال بود چنین جرئتی بکنم. حُسن جوانی!». کیارستمی برای یافتن پسربچه فیلم، محله تجریش و امامزاده‌صالح را زیر پا می‌گذارد و در نهایت او را در کوچه محل سکونت نصرت کریمی انتخاب می‌کند. مهرداد فخیمی، فیلم‌برداری را بر عهده می‌گیرد، آراپیک باغداساریان دستیار کارگردان می‌شود، هرایر آتشکار صدا را برمی‌دارد تا آنچه را تقی (بهرام) کیارستمی نوشته است، روی نگاتیو بیاورند. و فیلم کوتاهی که زمان یک‌هفته‌ای برای آن تخمین زده شده است، به دلیل عدم توافق کارگردان و فیلم‌بردار بر سر قواعد سینمایی و مشکلاتی چون بازی‌گرفتن از سگ و راضی‌کردن خانواده پسربچه، فیلم‌برداری آن ۴۰ روز به طول می‌انجامد. سال ۱۳۸۴، ۳۵ سال پس از ساخت نان و کوچه، با «رضا هاشمی»، بازیگر کودک این فیلم که آن زمان هنوز ۵۰ساله نشده بود و این روزها به مرز ۶۰سالگی رسیده، به آن کوچه و آن روزها رفتیم. او ایستاده در مقابل آن خانه که حالا برجی چندطبقه شده می‌گوید: «خانواده من بسیار مذهبی بودند. از سینما بیزار و معتقد به حلال و حرام. می‌گفتند سینما حرام است. تلویزیون در خانه ما ممنوع بود. حتی سوسیس و کالباس نمی‌خوردند که مبادا به جای گوشتِ گوسفندی و اسلامی ذبح‌شده، از گوشت خوک در آن استفاده شده باشد. در خانواده ما سفرهای زیارتی به مکه، مشهد و کربلا مرسوم بود و تنها عکسی که تا آن موقع داشتم، همراه پدر و مادرم در مشهد گرفته شده بود. یک‌دفعه آقای کیارستمی آمد و بین آن همه بچه در محله ما دست روی من گذاشت! پدر و مادرم به دلیل جو سینمای آن روز به‌شدت مخالفت کردند. هرچه پدرم بهانه آورد قبول نکردند. چندروزی از فیلم‌برداری با اوقات تلخی گذشت تا اینکه پدرم سر مرا از ته تراشید که آقای کیارستمی من را کنار بگذارد و بچه دیگری پیدا کند. اما ایشان با دیدن کله تراشیده من گفت بهتر شد چرا به فکر خودمان نرسیده بود!».

پس از راضی‌کردن پدر و مادر بچه که با بدخلقی اجازه حضور او را در فیلم می‌دهند، مشکل بزرگ‌تر یعنی اختلاف با فیلم‌بردار بر سر مسائل تکنیکی آغاز می‌شود. فخیمی به کیارستمی می‌گوید: «تو تکنیک سینما را بلد نیستی و اول باید بروی فیلم‌سازی را یاد بگیری. چه کسی کلوزآپ یک‌دقیقه‌ای می‌گیرد که تو می‌گیری؟ کلوزآپ نباید بیشتر از چند ثانیه طول بکشد».[6] کیارستمی به این دلیل که می‌خواهد فضا رئال و مستندگونه باشد و احساس ترس و نگرانی کودک از سگ، به بیننده منتقل شود، بر خواسته خود پافشاری می‌کند: «همیشه فکر کرده‌ام متریال سینما آدم‌ها هستند. من در این فیلم هم به جز یک پسربچه و سگ چیز دیگری نداشتم. روی سگ که کنترل نداشتم. با تأکید بر صورت بچه می‌توانستم ترس او را نشان بدهم و اصلا به دلیل چشم‌های درشتی که داشت و می‌شد ترس و وحشت را در آن دید، در انتخاب او اصرار کرده بودم. اصرار من برای گرفتن نماهای طولانی دیده‌شدن سگ و بچه در یک پلان برای این بود که تماشاگر حضور سگ و ترس بچه را باور کند. کار سختی بود و به همین دلیل هم ۴۰ روز طول کشید».[7] این اختلاف تا جایی بالا می‌گیرد که کیارستمی اصرار می‌کند در نمای طولانی آخر فیلم، سگ و بچه با هم به دوربین نزدیک شوند، بچه به داخل خانه برود و سگ روی پله مقابل خانه بنشیند. از آنجا که کنترل روی سگ سخت و غیرممکن بوده، فخیمی پس از چند روز خسته می‌شود و دیگر زیر بار انتظار برای ثبت چنین صحنه‌ای نمی‌رود و در نهایت به کیارستمی می‌گوید: «برو از علیاحضرت نامه بیاور که به سگ دستور بدهد هر کاری می‌خواهی انجام بدهد!».[8] سرانجام پس از چند هفته وقتی پلان مورد نظر گرفته می‌شود، فخیمی با شنیدن «یک برداشت دیگر بگیریم شاید در لابراتوار خراب شد!» از شدت عصبانیت همه چیز را کنار می‌گذارد، قهر می‌کند و می‌رود. در سال ۱۳۸۶ مدتی پیش از سفر ابدی آقای فخیمی، صدای دوست‌داشتنی او و صحبت‌های همراه با خنده‌اش را درباره این همکاری از جزیره کیش شنیدم؛ «به کیارستمی گفتم نگاه کن! این دوربین، اینم سگ، اینم بچه، من رفتم. گفتم ولمون کن بابا من این‌قدری که اینجا ایستادم الان دو تا فیلم سینمایی گرفته بودم. هر زمان همدیگر را می‌بینیم یاد آن روزها را تازه می‌کنیم. یک‌بار بهش گفتم یادته دائما توهم داشتی که در لابراتوار فیلمت را خراب می‌کنند؟ گفت پس خبر نداری! سگِ نان و کوچه بعد از ۳۰ سال در یک ارتفاع مه‌گرفته در رودبار آمد و مقابل دوربین نشست. آنچنان به من زل زده بود که پیدا بود از دلم خبر دارد. ولی با اجازه‌ات این سکانس-پلانی را که ۳۰ سال منتظرش بودم در لابراتوار از بین بردند و می‌دانی در جواب چه گفتند؟ گفتند آخ! گفت یادته می‌گفتی مگر بی‌کارند در لابراتوار فیلم تو را از بین ببرند؟ گفتم می‌دونی چیه عزیزم؟...

ادامه در صفحه ۹

زیر درختان زیتون

«سور بز» در فرانسه

فیلم کوتاه «سور بز» به تهیه‌کنندگی حسن محمدی و کارگردانی سعید زمانیان به یازدهمین دوره جشنواره بین‌المللی MEME PAS PEUR International Film Festival راه پیدا کرد. این جشنواره از ۱۷ تا ۲۰ فوریه ۲۰۲۱ در جزیره رنیون در شهر سنت فلیپ کشور فرانسه برگزار می‌شود. به گزارش برنا، این جشنواره در سال ۲۰۱۰ تأسیس شده است و به طور فعال به کشف استعدادهای آینده سینمای جهان می‌پردازد و همچنین فیلم‌های برجسته و منتخب از ژانرهای گوناگون را نمایش می‌دهد. در این دوره از جشنواره ۲۲ کشور آفریقای جنوبی، آلمان، استرالیا، بلژیک، کانادا، دانمارک، اسپانیا، ایالات متحده، فرانسه، یونان، هند، اندونزی، ایران، ایتالیا، ژاپن، رئونیون، نروژ، هلند، پرو، پرتغال، انگلستان و سوئیس حضور دارند. عوامل تولید این فیلم عبارت‌اند از تهیه‌کنندگان: حسن محمدی، غلامرضا احمدی و انجمن سینمای جوان دفتر ویژه تهران؛ نویسنده و کارگردان: سعید زمانیان؛ بازیگران: توماج دانش‌بهزادی، سپیده دستینه، یزدان کوکبی‌صبا؛ مدیر فیلم‌برداری و تدوین: پویان آقابابایی؛ طراحی و ترکیب صدا: حسین قورچیان؛ طراح صحنه و لباس: داریوش پیرو؛ طراح گریم و پروتز سر بز: سیدجلال موسوی؛ صدابردار: محمد حبیبی؛ طراح جلوه‌های ویژه بصری: رضا انصاری؛ مدیر تولید: سمیرا قربان‌نژاد؛ دستیار کارگردان و برنامه‌ریز: مرضیه اکبرنژاد؛ منشی صحنه: فرشته عروجی؛ عکاس: بهرام نوقبایی. پخش بین‌الملل این فیلم برعهده امیر نادربابایی است.

معرفی نامزدهای بخش نمایش‌نامه‌نویسی تئاتر فجر

نامزدهای بخش مسابقه نمایش‌نامه‌نویسی سی‌ونهمین جشنواره تئاتر فجر معرفی شدند.

به گزارش «شرق» به نقل از روابط‌عمومی سی‌ونهمین جشنواره تئاتر فجر، عناوین نمایش‌نامه‌ها و نامزدهای بخش مسابقه نمایش‌نامه‌نویسی سی‌ونهمین جشنواره تئاتر فجر به شرح زیر و به ترتیب حروف الفبا اعلام می‌شود:

«آشپزخونه» به نویسندگی ایمان ملک‌پور از شهر اراک

«جنگ و صلح» به نویسندگی مهدی علیپوراصل از شهر تبریز

«خانه‌ای روی ابرهای پراکنده» به نویسندگی مهدی اکبری از شهر کرج

«شیاطین را فرابخوان» به نویسندگی مسعود احمدی از شهر شیراز

«کمی به من دروغ بگو» به نویسندگی مریم منصوری از تهران

«مردی که گل به دهان گریست» به نویسندگی مهرداد رایانی‌مخصوص از تهران

«من پیپ هستم آقای دیکنز» به نویسندگی محسن عظیمی از تهران.

سی‌ونهمین جشنواره تئاتر فجر به دبیری حسین مسافرآستانه تا ۲۰ بهمن در حال برگزاری است.

ارجاع پرونده ترافیکی رسانه‌های صوت و تصویر به کمیته تخلفات

در پی وصول شکایت از سوی کاربران مبنی بر محاسبه ترافیک برخی از سرویس‌های داخلی بر مبنای تعرفه بین‌المللی، معاونت تنظیم بازار و توسعه کسب‌وکار ساترا نسبت به آن واکنش نشان داد.

به گزارش «شرق»، روابط‌عمومی سازمان تنظیم مقررات رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر (ساترا) اعلام کرد طبق گزارش‌های واصله به معاونت تنظیم بازار و توسعه کسب‌وکار، برخی اپراتورها که طبق دستورالعمل‌های ابلاغی ملزم به محاسبه ترافیک رسانه‌های صوت و تصویر داخلی با تعرفه نیم‌بها بودند، با تبلیغات اغواکننده مبنی بر مشاهده رایگان سریال، بدون اطلاع‌دادن به کاربر، تعرفه ترافیک اینترنت آنها را به نرخ بین‌الملل محاسبه می‌کردند. بر این اساس این معاونت پیگیری موضوع را برای احقاق حقوق کاربران در دستور کار قرار می‌دهد.

بنا بر اعلام معاونت تنظیم بازار و توسعه کسب‌وکار ساترا، مطابق مصوبه شماره ۲۳۷ و ۲۴۸ کمیسیون تنظیم مقررات ارتباطات و همچنین مصوبه شماره ۲۵۱ این کمیسیون، اپراتورهای تلفن همراه ملزم به اعمال تعرفه نیم‌بها و سرعت متفاوت و بسته‌های ترجیحی برای تولیدکنندگان محتوای داخلی هستند و کلیه اپراتورهای داخلی موظف‌اند امکان تفکیک ترافیک داخل از بین‌الملل را اعمال و تعرفه مصرف دیتای محتواهای داخلی را به صورتی ترجیحی و به میزان حداکثر ۵۰ درصد تعرفه دیتای بین‌الملل محاسبه کنند.

این معاونت اعلام کرد پرونده جهت بررسی و صدور حکم به کمیته رسیدگی به تخلفات ساترا ارجاع داده شده است. در صورت تأیید این شکایت، رسانه‌های صوت و تصویر ملزم خواهند شد ضمن شفاف‌سازی، نسبت به اصلاح قراردادهای خود و نحوه قیمت‌گذاری حق اشتراک و ترافیک به نفع استفاده‌کنندگان اقدام کنند. همچنین انتظار می‌رود بر اساس حکم صادره ساترا، سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی وابسته به وزارت ارتباطات نیز نسبت به اصلاح این شیوه نامطلوب درآمدزایی توسط اپراتورهای تلفن همراه، اقدامات لازم را در دستور کار قرار دهد.